

**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**14020704**

مقرر: مسعود عطارمنش

**موضوع**: حقیقت وضع /مبحث وضع /مقدمات

**خلاصه مباحث گذشته:**

در جلسۀ گذشته به بحث از حقیقت وضع وارد شدیم و کلمات محقق خراسانی را مورد بررسی قرار دادیم. در کلمات ایشان تعابیر مختلفی برای حقیقت وضع بیان شده بود. یکی از تعابیر بکار رفته در تقریرات درس ایشان، تعبیر تعاهد بود که شاید بتوان آن را از ریشه­های مسلک تعهّدی که بعد از ایشان توسط مرحوم نهاوندی مطرح شده است، تلقی کرد.

در این جلسه با محوریت کلام مرحوم آقای صدر، به بررسی ملک تعهّد و جوانب مختلف آن خواهیم پرداخت.

# مروری بر مسلک­های موجود در حقیقت وضع

بحث دربارۀ حقیقت وضع بود. مرحوم شهید صدر در این زمینه بحث مفصلی را مطرح نموده است. تقریرات آقای هاشمی[[1]](#footnote-1) و تقریرات آقای حائری[[2]](#footnote-2) در محتوا و نحوۀ بیان تفاوت­های جدّی دارند هر چند جوهر اصلی هر دو تقریر یکی است. به نظرمان رسید مناسب است محور بحث را تقریرات آقای حائری قرار بدهیم و در عین حال به تقریرات آقای هاشمی نیز توجه خواهیم داشت. این دو تقریر در ترتیب بحث نیز با یکدیگر تفاوت دارند و مسلک­هایی که در این بحث وجود دارد در این دو تقریر به دو گونۀ مختلف منعکس شده است.

بر اساس تقریرات آقای حائری مرحوم آقای صدر می­فرماید وقتی یک لفظ، تلفظ می­شود معنایش به ذهن مخاطب انتقال می­یابد. این انتقال معنا ذاتی نیست یعنی اینگونه نیست که تصور لفظ ذاتاً منشأ تصور معنا شود پس این انتقال ذهنی نیازمند به یک عامل خارجی است و این عامل خارجی همان وضع است. در تبیین حقیقت وضع سه مسلک اصلی وجود دارد که برخی از این سه، خودشان به مسلک­های جزئی­تری منقسم می­شوند. سه مسلک نامبرده عبارتند از: 1- مسلک تعهد-2-مسلک اعتبار-3-مسلک جعل حقیقی.

## مسلک تعهّد و ریشه­های آن

اولین کسی که صریحاً مسلک تعهد از او نقل شده، مرحوم نهاوندی در کتاب تشریح الاصول می­باشد[[3]](#footnote-3). پس از ایشان مرحوم حاج شیخ در درر نیز این مسلک را پذیرفته است[[4]](#footnote-4). و در ادامه محقق خوئی و برخی دیگر از علماء نیز آن را پذیرفته­اند[[5]](#footnote-5).

در جلسۀ سابق گفتیم در کلمات محقق خراسانی نیز به این مسلک اشاراتی دیده می­شود اما نه با تعبیر تعهّد بلکه با تعبیر تعاهد بین واضع و مخاطب؛ ایشان فرموده است: یکون ذلک منه تعاهداً بینه و بین من خوطب به من اهل محاوراته ... [[6]](#footnote-6). پس مستفاد از عبارت ایشان آن است که وضع عبارت است از یک تعاهد و قرارداد طرفینی.

این تعاهد ممکن است با مسلک تعهّد تفاوت داشته باشد اما بهر حال می­تواند از ریشه­های این مسلک قلمداد شود.

### تفسیر مسلک تعهّد

تفسیر مسلک تعهّد به این شکل است که هر گاه متکلم قصد تفهیم فلان معنا داشته باشد، فلان لفظ را به کار می­برد. این تعهّد سبب می­شود وقتی مخاطب لفظ را از متکلم شنید، به مقتضای عقلائی «اصالة الوفاء بالتعهّد» گفته شود متکلم به تعهّدات خودش وفاء نموده است و لفظ را در معنای مورد نظر بکار برده است.

### نتایج مترتب بر مسلک تعهّد

مرحوم آقای صدر، نتایجی را بر این مسلک مترتب کرده­اند:

1. نکتۀ اول این است که یک نوع ملازمه بین بکارگیری لفظ و قصد تفهیم معنا وجود دارد و متکلم در حقیقت، به این ملازمه تعهّد داده است. طرفین ملازمه عبارتند از اتیان لفظ، و قصد تفهیم معنا.
2. نتیجۀ نکتۀ اول، نکتۀ دوم است؛ نکتۀ دوم آن است که دلالت استعمالی، مجردّ دلالت تصوری نبوده و از مقولۀ دلالت تصدیقی است.

یک موقع می­گوییم آنچه نتیجۀ وضع است یا به تعبیری نتجیۀ دلالت وضعیه، آن است که با تصوّر لفظ، معنای آن به ذهن خطور کند. به عبارت دیگر یک موقع نتیجۀ دلالت وضعیه را تصور معنا در اثر تصور وضع، می­دانیم که از مقولۀ دلالت تصوریه خواهد بود.

اما یک موقع می­گوییم نتیجۀ وضع، آن است که با شنیدن لفظ از شخص ذی­شعور می­فهمیم متکلم، قصد تفهیم معنا را داشته است؛ به عبارت دیگر قصد تفهیم معنا که تصدیقی از تصدیقات است با شنیدن و تصور لفظ حاصل می­شود.

1. نکتۀ سوم این است که طبق این مبنا هر متکلمی که سخن می­گوید خودش یک واضع است؛ یعنی ابتدا باید تعهّد کند تا در اثر این تعهّد لفظی دال بر قصد تفهیم معنا باشد و بدون این تعهّد این مطلب صحیح نیست.[[7]](#footnote-7)

### پیش­فرض مرحوم شهید صدر در بررسی مسلک تعهّد

مرحوم آقای صدر سه نتیجۀ فوق را ذکر نموده و در ادامه در مقام مناقشه در این مسلک بر آمده است.

پیش از وارد شدن به مناقشات مرحوم آقای صدر تذکر این نکته مناسب است که مرحوم آقای صدر در مباحث آینده به مطلبی تکیه می­کنند مبنی بر این که بنائات عقلاء در باب الفاظ و امثال آن، ناشی از دلالات و استظهارات است[[8]](#footnote-8). این مطلبی است که ایشان به عنوان اصل مفروض تلقی به قبول کرده است. اگر این مطلب به عنوان اصل مفروض تلقی به قبول شود از همان ابتداء مسلک تعهّد تخریب می­شود چون طبق مسلک تعهّد، اساس دلالت لفظ بر معنا، بر پایۀ «اصالة الوفاء بالتعهّد» استوار است و این اصل، ربطی به دلالت­های لفظیه و استظهارات ندارد و بر اصالة الظهور و مانند آن استوار نیست.

اما ما این مطلب را قبول نداریم؛ اینکه مرحوم آقای صدر اصول عقلائی را به دلالات و اصالة الظهور بازگشت داده و این مطلب را به عنوان پیش­فرض بحث پذیرفته، مطلب صحیحی نیست. نهایت چیزی که می­توان پذیرفت آن است که اصول عقلائی به مناط اماریت و کاشفیت حجت شده­اند و این اماریت و کاشفیت غیر از اصالة الظهور است چون اماریت و کاشفیت ممکن است سنخش با سنخ ظهور فرق داشته باشد. بنابراین اصالة الوفاء بالتعهّد به عنوان اینکه غالب افراد به تعهّدات خویش وفاء می­کنند، یک نوع اماریتی را به همراه دارد که ناشی از غلبه است.

### نادرست بودن، اصل عقلائی «اصالة الوفاء بالتعهد»

نکتۀ دیگر این است که آیا می­توانیم یک اصل کلی، به نام اصالة الوفاء بالتعهّد را قبول کنیم؟ آیا اشخاص حتماً به تعهّدات خودشان عمل می­کنند؟ به نظر می­رسد چنین قانون عامی وجود ندارد؛ این گونه نیست که اشخاص لزوماً به تعهّدات خود عمل کنند؛ وفای به تعهّدات تنها در خصوص انسان­های وفادار، متعهّد و عادل قابل تضمین است؛ به عبارت دیگر، یک انگیزه­ای فراتر از انسان بودن انسان، باید ضمیمه شود تا منشأ تضمین وفای به عهد شود؛ این انگیزه می­تواند انگیزۀ اخلاقی یا شرعی باشد.

سؤال: آیا نمی­توان گفت انسان­ها به جهت این که هدفشان از تکلم، افهام مقصودشان به مخاطب است، برای این که نقض غرض نشود، حتماً به تعهدشان عمل می­کنند؟ یعنی هر چند اصالة الوفاء بالتعهّد یک قانون عام در همۀ ابواب نیست اما در خصوص باب تکلم یک قانون عقلائی است چون در غیر این صورت غرض متکلم نقض می­شود؟

پاسخ: خیر؛ فرض این است که اصالة الوفاء بالتعهّد به عنوان یک قانون عام می­خواهد این مطلب را تصحیح کند. در ادامه به این بحث بیشتر می­پردازیم. شما پای اصالة الوفاء بالتعهد را وسط کشیدید در حالی که نیازی به تأسیس چنین قانونی نیست؛ شما بگوئید همین که غرض افراد از تکلم، تفهیم مقصود است، منشأ می­شود به تعهّدشان عمل کنند تا نقض غرض نشود اما این دیگر ربطی اصالة الوفاء بالتعهّد عقلائی ندارد و یک نکتۀ مستقل است.

شایان ذکر است که تعبیر اصالة الوفاء بالتعهّد در تقریر آقای هاشمی مطرح نیست اما در تقریر آقای حائری موجود است. در کلمات کسانی که مسلک تعهّد را مطرح کردند نیز چنین تعبیری را نیافتیم.

### بررسی اعتراضات مرحوم شهید صدر به مسلک تعهّد

مرحوم آقای صدر اعتراضات متعددی را نسبت به مسلک تعهد مطرح می­کنند که با قدری تفاوت تعبیری آن را بیان می­کنیم.

ایشان می­فرماید ما با چهار صیغه می­توانیم مسلک تعهد را بیان کنیم و متعلق تعهّد را روشن کنیم؛ تعهّد به یک جملۀ شرطیه تعلق می­گیرد یعنی متعلق تعهد یک شرط دارد و یک جزاء:

1. متکلم تعهّد می­دهد به اینکه اگر قصد تفهیم معنا داشتم لفظ را اتیان می­کنم؛ پس متکلم متعهّد می­شود که هر وقت قصد تفهیم معنا را داشت، لفظ را بکار گیرد.
2. شکل دوم عکس شکل اول است؛ به این صورت که اگر لفظ را آوردم، قصد تفهیم معنا دارم.
3. شکل سوم جنبۀ سلبی قضیه است به این صورت که اگر قصد تفهیم معنا ندارم، لفظ را تلفظ نمی­کنم.
4. شکل چهارم را در ادامه مطرح می­کنیم.

مرحوم آقای صدر به این صیغه­های چهارگانه اشکال نموده و می­فرمایند:

در صیقۀ اول، مقصود ما که همان دلالت لفظ بر معنا است حاصل نمی­شود چون متکلم می­گوید اگر قصد تفهیم معنا داشتم، لفظ را اتیان می­کنم نه این که هر وقت لفظ را اتیان کردم، معنا را قصد کردم؛ آنچه مطلوب است این است که هر وقت لفظ اتیان شد، معنا فهمیده شود و این عکس جملۀ شرطیه­ای است که در شکل اول متعلق تعهّد است. جملۀ شرطیۀ مذکور عکسش را اثبات نمی­کند.

تقریبی که مرحوم شهید صدر برای صیغۀ دوم بیان کردند تقریب بسیار بدی است و خودشان در ادامه به آن اشکال کرده­اند. ایشان تقریب صیغۀ دوم را به این شکل بیان می­کنند: عکس الأول و ذلک بأن یکون الشرط هو الاتیان باللفظ و الجزاء هو قصد تفهیم المعنی فهو متعهّد بأنه متی ما أتی باللفظ قصد تفهیم المعنی و حتی لو صدر عنه اللفظ غفلة فسوف یحدث فی نفسه قصد تفهیم المعنی وفاءاً بتعهده.[[9]](#footnote-9) ایشان می­گوید هر وقت لفظ را آورد بعد از آن معنا را اراده خواهد کرد یعنی حتی اگر این لفظ اتفاقاً از دهانش پرید برای این که به تعهّدش وفاء کند معنایش را اراده می­کند. ایشان چنین تقریب ضعیفی را مطرح نموده و سپس به آن اشکل نموده است که این مطلب بر خلاف طبع اولیه است چون اول قصد تفهیم معنا محقق می­شود و سپس لفظ اتیان می­شود لذا صیغۀ دوم با طبع عقلائی هماهنگ نیست.

اگر ما بخواهیم صیغۀ دوم را تقریب کنیم اصلاً نباید به این شکلی که مرحوم آقای صدر بیان نموده، تقریبش کنیم چون این تقریب، بسیار بد است. تقریب درست این است که گفته شود، من هر وقت لفظ را اتیان می­کنم متعهّد می­شوم قبلاً قصد تفهیم معنا داشتم نه این که بعداً بخواهم معنا را اراده کنم؛ اساساً تعبیر غفلة جایگاهی در این تقریب ندارد و باید حذف شود. متکلم متعهد است که هر وقت لفظ را بکار می­برد قبلاً قصد تفهیم معنا را داشته و قصد تفهیم معنا منشأ شده لفظ را اتیان کند. چنانکه پیدا است، این تقریب کاملاً عقلائی است چون ارادۀ معنا موجب اتیان لفظ می­شود لذا متکلم می­گوید انگیزۀ من از اتیان لفظ، فقط ارادۀ معنا بوده است و اشکال مرحوم آقای صدر هم به این تقریب ارتباطی پیدا نمی­کند.

عمدۀ مطلب، اشکالی است که ایشان به صیغۀ سوم بیان می­کند.

اشکال صیغۀ سوم این است که مستلزم نبود مجاز در مکالمات است و ابن خلاف وجدان است. در تقریر آقای هاشمی عمدتاً به همین اشکال نبود مجاز، تکیه شده است[[10]](#footnote-10). ایشان می­فرماید طبق صیغۀ سوم متکلم متعهد است هر وقت لفظی را آورد حتماً قصد تفهیم معنایش حقیقی­اش را داشته باشد و لازمۀ این مطلب تعهّد متکلم به آن است که تنها در صورت قصد تفهیم معنای حقیقی، لفظ را اتیان کند و حال آن که بالوجدان گاهی در کلام از مجاز استفاده می­شود ئ متکلم نیز لفظ را در معنای مجازی استعمال کرده است و خود متکلم نیز می­داند گاهی می­تواند معنای مجازی را اراده کند.

البته این اشکال طبق مبنای مرحوم شهید صدر مطرح می­شود که وجود مجاز را قبول دارند؛ در باب حقیقت و مجاز یک بحثی مطرح است مبنی بر این که آیا مجاز به این نحو واقعیت دارد یا نه؟ در آن بحث مطلبی را به سکاکی نسبت داده­اند که نسبتش درست نیست. مرحوم آ شیخ محمدرضا اصفهانی در وقایة الأذهان[[11]](#footnote-11) این مطلب را آورده است که مرحوم آ شیخ عبدالله گلپایگانی منکر وجود مجاز لغوی بود ولی من آن را قبول نداشتم؛ اما با قدری بحث و گفتگو به این نتیجه رسیدم حق با مرحوم آ شیخ عبدالله گلپایگانی است لذا آن را پذیرفتم و یک رساله­ای در اثباتش نوشتم. مطلب مورد نظر عبارت از این است که تمام استعمالات، از قبیل استعمال لفظ در ما وضع له هستند و استعمال در غیر ما وضع له وجود خارجی ندارد؛ فارق بین حقیقت و مجاز در این است که استعمال در ما وضع له، گاهی بدون ادعاء است و گاهی همراه با ادعاء. بر این اساس وقتی متکلم می­گوید «رأیت اسداً یرمی» اسد را در رجل شجاع استعمال نکرده است بلکه اسد را در همان حیوان مفترس استعمال کرده است اما با ادعای اینکه رجل شجاع هم حیوان مفترس است. بنابراین تفاوت حقیقت و مجاز در مستعمل فیه نیست بلکه در بود و نبود ادعاء است. طبق این مبنا دیگر نمی­توان وجود مجاز را به عنوان نقض بر صیغۀ سوم مطرح کرد لذا صیغۀ سوم که به طور خاص توسط مرحوم آقای صدر مورد اشکال قرار گرفته، از اشکال خلاصی می­یابد.

تقریب سوم نیز عبارت از این است که متکلم متعهد شود اگر قاصد تفهیم معنا نباشد، لفظ را نیاورد؛ لازمۀ این صیغۀ آن است که اگر لفظ را بیاورد معنای حقیقی را قصد کرده است که لازمه­اش آن است که معنای مجازی وجود نداشته باشد که در این صورت اشکال سابق دوباره قابل طرح خواهد بود و همان پاسخی که برای خلاصی از آن مطرح شد نیز جریان خواهد داشت.

به نظر می­رسد اشکال موجود در این دو تقریب را باید به شکل دیگری مطرح کرد.[[12]](#footnote-12)

یک مطلب این است که آیا همیشه هدف متکلم از آوردن لفظ، تفهیم معنا است؟ فرض کنید شخصی اصلاً معنا را بلد نیست و صرفاً می­خواهد شعر بخواند؛ یا شخصی معنا را بلد است اما به هر حال فعلاً به معنایش توجه ندارد و صرفاً می­خواهد ببیند صدایش خوب است یا نه. پس فرض بکارگیری لفظ بدون قصد تفهیم معنا، فرضی است که ممکن الوقوع بوده و وجهی ندارد بگوئیم داعی و انگیزۀ متکلم از بکارگیری لفظ، حتماً تفهیم معنا بوده است.

ممکن است برای اصلاح صیغه و خلاصی از اشکال فوق، قید «للاستعمال» به صیغه افزوده شود به این صورت که اتیان لفظ، للإستعمال باشد. یعنی تنها در صورتی متکلم این لفظ را به هدف استعمال، اتیان می­کند که قصد تفهیم معنا را داشته باشد.

حال با فرض اصلاح این صیغه، هر کدام از تقریب صیغۀ اول و صیغۀ دوم نقض­هایی دارند. با صرف نظر از بحثی که مرحوم آقای صدر داشتند صیغۀ اول این بود که اگر قصد تفهیم معنا را داشته باشد، باید این لفظ را بیاورد؛ این صیغه مستلزم نفی ترادف است چون در الفاظ مترادف، تمام الفاظ مورد نظر، یک معنا را افهام می­کنند لذا متکلم می­تواند از بین الفاظ مورد نظر هرکدام را که دلش خواست اتیان کند، در حالیکه طبق صیغۀ اول، حتماً باید با همان لفظ خاص بیان شود نه با مرادفش.

سؤال: برای خلاصی از اشکال وجود ترادف؛ می­توان گفت متکلم متعهّد است، به هنگام قصد تفهیم معنا، این لفظ خاص یا مرادفش را اتیان کند؛ چنانکه پیدا است این تقریب هیچ نقضی ندارد؟

پاسخ: خیر؛ تعهّد به هر لفظی مستقل از تعهّد لفظ دیگر است لذا تعهّد به این لفظ خاص دیگر به مرادفش ربطی ندارد.

در مورد صیغۀ دوم نیز گفته شد، هر وقت این لفظ را آوردم، قصد تفهیم این معنای خاص را دارم؛ لازمۀ این صیغه نیز نفی اشتراک است چون در الفاظی که مشترک بین چند معنا هستند، اتیان لفظ، لزوماً برای تفهیم این معنای خاص نیست چون لفظ مشترک ممکن است برای افهام یک معنای دیگر بکار رفته باشد. پس به دلیل مسلم بودن وجود اشتراک لفظی، این صیغه نیز قابل پذیرش نخواهد بود.

برای اصلاح این صیغه­ها و خلاصی از نقض­های مربوطه، باید قیدهایی به این صیغه­ها افزوده شود. مثلاً باید گفت هر وقت لفظ را آوردم و قرینۀ معیّنه­ای بر تعیین یکی از معانی­ آن نیاوردم، قصد تفهیم آن معنای خاص را داشتم. اما مشکل این است که با افزودن این قید نیز یک نوع ضرورت به شرط محمول محقق می­شود چون معنای افزودن این قید آن است که هر وقت لفظ مشترک آورده شد و قرینۀ معینه بر افهام این معنای خاص اقامه شد، قصد تفهیم این معنای خاص وجود داشته است؛ همانطور که پیدا است این نوع تعهّد همراه با نوعی ضرورت به شرط محمول است و پیدا است که تحلیل حقیقت وضع به این شکل صحیح نیست.

سؤال: چه اشکالی دارد که متکلم یکبار متعهّد شود با اتیان این لفظ، این معنای خاص را اراده کرده باشد؛ و بار دیگر متعهّد شود با اتیان این لفظ، معنای دیگر را اراده کرده باشد؟ یعنی هر بار یک تعهّد جداگانه می­دهد که با در کنار هم قرار گرفتن این تعهد­ها، پدیدۀ اشتراک نیز توجیه می­شود؟

پاسخ: اساساً چنین تعهدی معنا ندارد. وقتی یکبار متعهّد شد با اتیان لفظ، این معنای خاص را اراده کرده باشد، دیگر نمی­تواند در یک تعهّد دیگر، متعهد شود با اتیان لفظ، معنای دیگری را اراده کرده است چون این دو تعهّد، با یکدیگر در تضادّ هستند. به طور مثال من نمی­توانم یکبار متعهّد شود این کالا را به زید بفروشم و در یک تعهّد دیگر متعهّد شوم آن را به عمرو بفروشم چون این دو تعهّد با یکدیگر قابل جمع نیستند.

سؤال: چنین چیزی در باب استعمال الفاظ چه محذوری دارد؟

پاسخ: متکلم خودش می­داند وقتی این لفظ را اتیان می­کند ممکن است این معنای خاص را اراده کرده باشد و ممکن است معنای دیگرش را اراده کرده باشد، پس نمی­تواند متعهّد به یک معنای خاص شود. همچنین بالعکس؛ متکلم نمی­تواند متعهّد شود هر وقت خواست این معنا را اراده کند، حتماً از این لفظ خاص استفاده کند چون ممکن است لفظ مرادفش را انتخاب کند.

توجه به این نکته لازم است که واضعان الفاظ، خصوصاً در وضعهای جدید، به هنگام وضع می­دانند که این لفظ مشترک است و معانی مختلف دارد. نکته­ای که در جلسۀ سابق بدان اشاره کردیم و در ادامۀ بحث نیز به آن تکیه خواهیم داشت این بود که یک سری وضع­ها در زندگی روزمرۀ خود ما وجود دارد. به طور مثال وقتی ما نام فرزندمان را محمّد می­گذاریم می­دانیم تنها فرزند ما نیست که نامش محمّد است و ممکن است هزار بچۀ دیگر به نام محمد هم وجود داشته باشند. خیلی اوقات در همان موقعیت حالت ترادف را نیز ایجاد می­کنیم و چند اسم، لقب، کنیه و مانند آن برای فرزندمان وضع می­کنیم. ما می­توانیم هم­زمان نام فرزندمان را علی، لقبش را مرتضی، و کنیه­اش را ابوالحسن بگذاریم پس در حال وضع می­توان به پدیدۀ ترادف توجه داشت و چنین پدیده­ای با مسلک تعهّد توجیه­پذیر نیست.

سؤال: فرض بحث شما در مورد واضع واحد است لذا می­فرمایید تعهّدهای متضادّ معنا ندارد؛ اما ما می­توانیم در طول زمان واضع­های متفاوتی تصویر کنیم که هر یک تعهّد خودشان را دارند؟

پاسخ: خود واضع به این چیزها توجه دارد. معنا ندارد واضع، به چیزی تعهّد بدهد که بر خلاف تعهّد دیگرش است. در ادامه بیشتر مطلب را توضیح می­دهیم.

سؤال: هر واضعی، تعهّد خودش را دارد و تضادّی هم در تعهّدات خودش رخ نمی­دهد؟

پاسخ: هر واضعی، نسبت به تعهّدات واضعان دیگر نیز متعهّد است. فرض این است که هر متکلمی خودش یک واضع است. من که می­خواهم کلمه­ای را وضع کنم، علاوه بر تعهّد خودم نسبت به وضع­های صورت گرفته توسط دیگران نیز متعهّد هستم.

مرحوم آقای صدر بحث را به این شکل دنبال نکردند و اشکالاتی همچون نقض به مجاز و مانند آن را مطرح کرده­اند. ایشان می­فرماید ما اشکالات ذکر شده را خدمت سیدنا الاستاد مرحوم آقای خوئی عرض کردیم؛ ایشان به جای این سه صیغه­ای که در نگاه بدوی برای مسلک تعهّد مطرح شد، یک تقریب دیگری را مطرح نمودند مبنی بر این که واضع، متعهّد است به اینکه «أن لا یأتی باللفظ الا اذا قصد المعنی الحقیقی» و سپس از این تعهّد استثناء کرده است به این که اگر خواست مجاز بیاورد بر وی لازم است مجاز را همراه با قرینه بیاورد.[[13]](#footnote-13)

به این نکته توجه داشته باشید که این اشکال ناظر به خصوص بحث مجاز است لذا به اشکال اشتراک و ترادف ربطی ندارد یعنی اشکال ترادف و اشتراک با این بیان حل نمی­شود. اشتراک این بود که بر متکلم لازم نیست به هنگام استعمال لفظ مورد نظر، حتماً این معنای خاص را اراده کرده باشد و این که بگوئیم به هنگام استعمال لفظ مورد نظر همراه با قرینۀ معینه، باید معنای معیّن را اراده کرده باشد چیزی شبیه ضرورت به شرط محمول است. پس هر چند می­توانیم برای نجات از اشکالات، با اضافه کردن برخی قیود، صیغه­ها را اصلاح کرد اما با اضافه کردن این قیدها استغراب بیشتر شده و معلوم می­شود این صیغه اشتباه است.

پس به حسب آنچه مرحوم آقای صدر از محقق خوئی نقل نمودند، متکلم متعهّد می­شود در دو صورت لفظ را استعمال کند؛ یا قصد تفهیم معنای حقیقی را داشته باشد و یا اگر قصد تفهیم معنای مجازی را دارد با قرینه این کار را انجام می­دهد.

مرحوم آقای صدر به تقریب محقق خوئی نیز اشکال می­کنند مبنی بر این که خیلی اوقات ممکن است متکلم لفظ را در معنای مجازی استعمال کند و قرینه­ای هم اقامه نکند چون خارجاً چنین نمونه­هایی از استعمال نیز داریم.

اشکال مرحوم آقای صدر چندان روشن نیست؛ چون معلوم نیست چنین استعمالات مجازیی که متکلم قرینه­ای بر مجاز اقامه نکند با طبع اولی استعمالات، هماهنگ باشد. البته آقای حائری در حاشیه می­فرماید ممکن است شیء دیگری را به تعهّد اضافه کنیم به این صورت که متکلم لفظ را در معنای مجازی استعمال کرده قرینه­ای هم اقامه نکرده، به دلیل این که غرضش اموری از قبیل اجمال یا اهمال بوده است[[14]](#footnote-14). طبق فرمایش آقای حائری می­توان مسلک تعهّد را چنین تبیین کرد که متکلم متعهّد است یا معنای حقیقی را اراده کند، یا معنای مجازی را همراه با قرینه اراده کند، و یا قصد اجمال یا اهمال داشته باشد.

چنانکه پیدا است برای اصلاح صیغه­ها دائماً می­توان قیودی را اضافه کرد اما هر مقدار به این قیود اضافه کنیم استغراب این وجوه بیشتر می­شود و الا خیلی از وجوه مذکور را می­توان با تکلف در اثر افزودن قیود تصحیح کرد.

1. بحوث في علم الأصول، ج‏1، ص: 72 [↑](#footnote-ref-1)
2. مباحث الاصول ج1 ق1 ص81 [↑](#footnote-ref-2)
3. تشريح الأصول، ص: 22 [↑](#footnote-ref-3)
4. دررالفوائد ( طبع جديد )، ص: 35 [↑](#footnote-ref-4)
5. مصباح الأصول ( مباحث الفاظ - مكتبة الداوري )، ج‏1، ص: 40 [↑](#footnote-ref-5)
6. البحوث الاصولیه ج1 ص131 [↑](#footnote-ref-6)
7. مباحث الاصول ج1 ق1 ص83 [↑](#footnote-ref-7)
8. مباحث الاصول ج1 ق1 ص87 [↑](#footnote-ref-8)
9. مباحث الاصول ج1 ق1 ص84 [↑](#footnote-ref-9)
10. بحوث في علم الأصول، ج‏1، ص: 79 [↑](#footnote-ref-10)
11. وقاية الأذهان، ج1 ص18 [↑](#footnote-ref-11)
12. عبارت استاد در این جمله نامفهوم بود لذا انتسابش به استاد قطعی نیست. [↑](#footnote-ref-12)
13. مباحث الاصول ج1 ق1 ص85 [↑](#footnote-ref-13)
14. حاشیۀ مباحث الاصول ج1 ق1 ص87 [↑](#footnote-ref-14)